

## حق

### و معانی آن در اصطلاح فقها

در کتب فقه‌های اسلامی و همچنین در قوانین مدنی کلمات «حق-ملك-حکم» بسیار بچشم میخورد و فقها به‌نگام طرح مسائل حقوقی و مالی اسلام درباره این الفاظ بحث‌هایی از جهات مختلف ایراد نموده‌اند. از قبیل بیان معانی لغوی و اصطلاحی این کلمات، وجه اشتراک آنها در بسیاری از موارد، مشخصات هر یک، تشخیص موارد اطلاق نسبت ما بین آنها از نظر معنی و مصداق و جز آن. تحقیق در هر یک از جهات مذکور بطور مفصل از حوصله این مقاله خارج می‌باشد مقصود در اینجا تنظیم مقاله‌ای است که جهات بحث را روشن نموده و راهی برای تحقیق در آنها ارائه دهد، بدین جهت در نهایت ایجاز همه‌ی جهات گوناگون مطلب را مورد بحث قرار داده تفصیل آنرا بوقت دیگری محول مینمائیم.

ضمناً یادآور میشویم که بحث مورد نظر، تحقیق در کلمه «حق» و بیان معانی لغوی و اصطلاحی آن از نظر فقهی است اما بمناسبت، (ملك و حکم) نیز مورد بحث قرار میگیرد.

ابتدا معانی لغوی و اصطلاحی و موارد اشتراک کلمات سه‌گانه را بیان نموده و سپس تقسیمات هر یک از کلمات، از نظر معنی و مصداق و در پایان نتیجه و مختار خود را می‌آوریم.

## معانی لغوی حق

برای کلمه‌ی «حق» در لغت عرب معانی متعددی آمده که میتوان آنها را در چند معنی زیر خلاصه نمود<sup>۱</sup>.

- ۱- نقیض و مقابل باطل و در حدیث است ، لیک حقاً حقاً : ای غیر باطل<sup>۲</sup> .
- ۲- بمعنی ثابت و مشتقات آن ، حق الامر : ای صراحقاً و ثبت (امر ثابت شد) فحق علینا قول ربنا اننا لذائقون .
- ۳- واجب و ثابت ، حقت کلمة العذاب علی الکافرین : ای وجبت و ثبتت (لازم و حتمی شد)<sup>۴</sup> .
- ۴- بمعنی یقین و قطع پیدا نمودن بچیزی پس از آن که انسان در مورد آن در شك و تردید بوده است . مانند : حقت الامر (یقین و قطع بآن پیدا کردم پس از آنکه در مورد آن امر در شك و تردید بودم) .
- ۵- بمعنی خصومت و دشمنی ، مالی فیک حق : ای خصومة (نسبت بتو دشمنی و عداوتی ندارم) .
- ۶- شدت و محکم کاری ، حق العقدة : ای شدها (گره را محکم نمود) .
- ۷- حظ - نصیب - بهره و قسمت هر کس ، لكل ذی حق حقه : ای نصیب و حظه (برای هر صاحب نصیب و بهره ای بهره خود اوست) .
- ۸- حق خداوند متعال است ، ولواتبع الحق اهوائهم : ای الله<sup>۵</sup> .

- 
- ۱- تاج العروس جلد هشتم صفحه ۳۱۵ - المنجد چاپ نوزدهم بیروت صفحه ۱۴۴ - لسان العرب جلددهم چاپ بیروت صفحه ۴۹ - منجم البحرین چاپ تهران ۱۳۳۹ قمری صفحه ۳۹۳ .
  - ۲- لسان العرب صفحه ۴۹ جلددهم چاپ بیروت .
  - ۳- آیه ۳۰ از سوره ۳۷ قرآن سوره (صافات) .
  - ۴- آیه ۷۱ از سوره ۳۹ (سوره زمر) .
  - ۵- آیه ۷۳ از سوره ۲۳ (مؤمنون) .

- ۹- سزاوار و لایق بودن بچیزی ، حقیق علی کذا : ای خلیق (سزاوار است) ، هو حقیق بكذا : ای جدیر (سزاوار است) .
- ۱۰- وسط و میان هر چیزی ، ضربه فی حاق رأسه : ای وسطه (بر فرق سرش زد)
- ۱۱- مالک شدن ، استحق المبیع علی المشتري : ای ملکه (مالک شد مبیع را) .
- ۱۲- اسم برای قرآن واقع شده است ، ولا یلتسوا الحق بالباطل : ای القرآن<sup>۶</sup> .  
و نیز بمعانی کار انجام شده عدل - اسلام - مال - حزم - موت - حقیقت و کنه هر چیزی و جز آن که غالباً از اشتباه بین مفهوم و مصداق پدید آمده و بواسطه مناسبت زیاد بین آنها میتوان آن معانی را بچند معنی محدود برگردانید .

### (معانی حکم در لغت)

- برای کلمه حکم و مشتقات آن در لغت بر حسب موارد استعمال آن کلمه معانی متعددی مذکور است که میتوان آنها را چنین خلاصه نمود<sup>۷</sup> .
- ۱- بمعنی قضاوت و قاضی مانند : رب هبالی حکماً : ای الحکم بین الناس ، و کلمه «حکَم» بمعنی قاضی از این باب است مانند : حکم الامر و الامر و اعلیه و بینهم ای قضی و فصل ، و اطلاق کلمه های «حکومت» و «حاکم» بر فرمان روایان در بلاد با احتمالی از این لحاظ است ، و در آیه : فابعثوا حکماً ... ای القاضی . (داور)<sup>۹</sup> .
- ۲- بمعنی علم و فقه مانند : و آتیناه الحکم صبیاً<sup>۱۰</sup> : ای علماً و فقهاً ، و از همین باب است کلمه «حکمت» که آنرا بمعنی علم و فقه معنی کرده اند ، و آیه : و من یعطی

۶- آیه ۳۹ از سوره ۲ .

۷- لسان العرب جلد هشتم چاپ بیروت صفحه ۱۴۰ ، المنجد چاپ نوزدهم بیروت صفحه ۱۴۶ .  
تاج العروس جلد هفتم چاپ بیروت صفحه ۱۸۰ .  
محیط المحيط چاپ بیروت جلد دوم صفحه ۲۰۰۴ .  
مجمع البحرین چاپ تهران ۱۳۳۹ قمری صفحه ۴۶۸ .

۸- آیه ۸۳ از سوره ۲۶ (شعراء) .

۹- آیه ۳۹ از سوره ۴ (نساء) .

۱۰- آیه ۱۳ از سوره ۱۹ (مریم) .

الحکمة: ای العالم، وقیل: الفقه والقرآن<sup>۱۱</sup>.

- ۳- بمعنی فرمان دادن بر انجام کاری ویاترك آن، وممكن است کلمه‌های «حکومت - حاکم» از این لحاظ باشد که به مردم بلاد دستور و فرمان انجام کاری ویاترك آنرا میدهند، وبه احکام و دستورات شرع نیز از این لحاظ احکام گفته میشود که شارع اسلام فعل ویاترك آنرا ازبندگان خواسته است، چنانکه بعضی حکم شرع را بدین طریق تعریف نموده و گفته‌اند: هو طلب الشارع للفعل اوثر که مع استحقاق الدم بمخالفته. و اشاعره گفته‌اند: هو خطاب الله المتعلق بافعال المكلفين.
- ۴- بمعنی بازداشتن از کاری وبالاخص از فساد مانند: حکم عن کذا: ای منعه عنه، و کلمه «حکمت» از همین ماده است که بمعنی آهنی است که در لجام اسب است و آنرا از مخالفت و سرکشی نسبت بسوار خود باز میدارد.
- ۵- بمعنی پابرجا و محکم نمودن چیزی مانند: حکمت الشیء، فاستحکم: ای صار محکماً (محکم گردید).

- ۶- بمعنی مراجعت و برگشتن، حکم الشیء: ای رجع عنه (از آن برگشت).
- ۷- خصومت و منازعه، حاکمه الی الحاکم: ای دعاه و خاصمه، (اورا برای منازعه بنزد حاکم برد).

و از این قبیل معانی که در کتب لغت و استعمالات مختلف آمده است ولی چنانکه در مورد کلمه «حق» گفته شد در بین معانی کلمه «حکم» نیز حد اعلای مناسبت موجود است و میتوان بیشتر آن معانی را از افراد و مصداق يك معنی کلی دانسته تمام آن معانی را در معانی کمتری مندرج کرد و برای کلمه حکم نیز چند معنی معدود قائل شد.

### (معانی گاهه) (ملك و مشتقات آن) در لغت:

- ۱- تسلط داشتن بر هر چیزی، صاحب الملك: ای من له التسلط علی الملة و المملكة. (کسیکه بر ملت و کشور تسلط دارد).
- ۲- قدرت و توانائی بر بازداشتن و مانع شدن از وقوع چیزی، ملك نفسه عند

- شهوته : ای قدر علی حبسها (برخویشتن داری و جلوگیری از خواهشهای نفس خود قدرت داشت) .
- ۳- استیلاء و برتری بردیگران ، ملك على القوم : ای استولی علیهم . (بر آنها برتری یافت) .
- ۴- تزویج و ازدواج نمودن ، ملكت المرأة : ای تزوجتها . (با او ازدواج نمودم) .
- ۵- بمعنی چیز و مملوك و مایملك ، ماله ملك : ای شیء یملكه (مملوکی ندارد) .
- ۶- صاحب و اختیاردار و خالق ، مالك يوم الدين : ای صاحبه<sup>۱۲</sup> .
- ۷- تربیت کننده و پرورش دهنده اشیاء ، هو ملك الخلق : ای ربهم و مالکهم (اوپرورش دهنده و تربیت کننده موجودات است) .
- ۸- بمعنی وسط و میان هر چیزی ، ملك الطريق : ای وسطه (میان راه) .
- ۹- پای دابه و چهارپایان ، ملك الدابه (بضم میم) : ای قوائمهها . (پای های چارپایان)
- ۱۰- بمعنی آب ، مانند: ليس لهم ملك (بتثلیت میم) : ای ماء (برای آنها آب نیست)
- ۱۱- بمعنی حقوق اموال (زکاة و غیره) چنانکه در حدیث آمده است: كان آخر كلامه ، الصلاة و ماملکت ایمانکم ، قيل اراد حقوق الزکاة من الاموال و اخرجها .
- ۱۲- قدرت و توانائی ، اعطانی من ملكه : ای مما قدر علیه (بمقدار توانائیش) . و از این قبیل معانی در کتب لغت برای کلمه «ملك» (بتثلیت میم) و مشتقات آن بیان شده است که بیشتر آنها چنانکه گفته شد بر اثر اشتباه مصداق بمفهوم پدید آمده است میتوان اغلب آنها را در تحت يك معنى درج نمود و اهم از همه معانی ملك عبارت است از تسلط و استیلاى انسان بر شخصی و یا چیزی که بموجب آن شخص میتواند انواع تصرفات را در آن شیء بنماید و در اصطلاح فقهی نیز همین معنی مراد است که بیان آن خواهد آمد .

### معنی عام حق در اصطلاح :

چنانکه قبلاً بیان شد برای کلمه حق و مشتقات آن در لغت معانی متعددی ذکر شده است که اهم آن معانی ، ثبوت است و در بیشتر موارد در معنی ثبوت و ثابت بکار رفته است و حتی بعضی برای حق يك معنى قائل شده و بقیه معانی را

۱۲- آیه ۳ از سوره اول قرآن (فاتحه) «خداوند روز جزا» .

برائر اشتباه مفهوم بامصدق میدانند و در تمام موارد حق را بمعنی ثبوت حمل نموده‌اند که مسلماً ثبوت هر چیزی بر حسب خود آن چیز و چگونگی آن میباشد چنانکه مثلاً ثبوت علاقه مرتهن نسبت بعین مرهونه باین مقدار است که میتواند در صورت عدم پرداخت راهن دین خود را برای برداشت پول خود از فروش عین مرهونه استفاده کند و چیز بیشتری برای او ثابت نیست . ولی ثبوت علاقه مالك نسبت بمالك خود بمراتب از این شدیدتر است بطوری که میتواند هرگونه تصرفی در ملك خود بنماید و شدت این علاقه بمقداری است که جمیع تصرفات از طرف شارع برای او ممکن است و از این حیث محدودیتی وجود ندارد .

و یا مثلاً در مورد حق ولایت فقط آن تصرفاتی برای ولی نسبت بمولی‌علیه و اموال او ثابت است که بنفع مولی‌علیه باشد و اما آن تصرفات که بصلاح مولی‌علیه نباشد برای ولی ثابت نیست ، و یا مثلاً در مورد عبور از جاده که فقط شخصی حق دارد از آن جاده رفت و آمد نماید آنهم بطریق معمول عرف و عادت و دیگر هیچگونه حقی برای شخص نسبت بجاده ثابت نیست و نمی‌تواند هیچگونه تصرفی در آن بنماید و این کمترین مرتبه‌ی حق است که باز بمعنی ثبوت است ولی متعلق آن چیزی اندک است و خلاصه آنچه مسلم است این است که میتوان حق را در تمام موارد بمعنی ثبوت دانست و لکن افراد و مصادیق ثبوت از نظر انواع متعدد باشد.

معنی حق در اصطلاح فقها گرچه میتوان گفت برگشت آن نیز بمعنی ثبوت است ولی ثبوت مزبور تقسیماتی دارد که بر حسب مصادیق متفاوت است و کلمه حق در بعضی موارد بطور عموم اطلاق میشود و مراد از آن معنی عام است و شامل تمام موارد آن اعم از، ملك و حق بمعنی خاص و حکم میگردد ، و در بعضی موارد مراد از آن ، معنی خاصی است که باعتبار این معنی عام ، حق ، در مقابل حکم و ملك قرار دارد و فقها در ابواب فقه کلمه حق را در این معنی بکار برده‌اند و این معنی عام حق که شامل «ملك-حق بمعنی خاص-حکم» میگردد تقسیماتی فرعی نیز دارد که بیان آن خواهد آمد . و حق باعتبار معنی مزبور (عام) بر هر عنوانی که شارع آنرا وضع کرده باشد اطلاق میشود اعم از اینکه آن عنوان مالکیت عین و یا منفعت و یا سلطنت شخصی بر شخصی و یا سلطنت شخص بر چیزی و یا مراد از آن ترخیص و یا منع

از فعلی باشد و کلمه حق تمام این عناوین را فراگرفته است و بر آنها صدق میکند، و چون بنا بر فرض، لفظ حق بمعنی ثبوت است و ثبوت بر حسب مفهوم و معنای آن باید بچیزی تعلق گیرد که آن چیز قابل ثبوت باشد و در صورتی که بچیزی تعلق نگیرد مفهوم و معنایی ندارد، پس باید ابتداء چیزی در نظر گرفت سپس حکم بثبوت و یا عدم ثبوت آن نمود و بعبارت دیگر باید ابتدا ثبوت را بچیزی اضافه نمود و آنگاه آنرا برای چیز دیگری ثابت کرد، زیرا نمی شود گفت این خانه یا لباس برای شخصی ثابت است و یا اینکه مثلاً منفعت این باغ و یا فسخ این عقد برای او ثابت است بلکه باید گفت: مالکیت این خانه و یا مالکیت منافع این باغ و یا مالکیت این لباس و یا سلطنت بر فسخ این عقد برای شخص ثابت است.

پس باید متعلق ثبوت امور اعتباریه ای باشد که ثبوت بآنها تعلق گرفته باشد و این امر اعتباری گاهی مالکیت اعیان مانند مالکیت زمین و خانه و غیره و گاهی مالکیت منفعت است مانند منافع املاک و گاهی متعلق آن، سلطنت بر چیزی است مانند سلطنت بر فسخ و امضاء معامله (بنابر اینکه معنی خیار، سلطنت بر فسخ و امضای معامله هر دو باشد) و یا اسقاط چیزی و یا ابراء آن است و همینطور ممکن است متعلق حق، اباحه و یا ترخیص و یا منع در مورد افعال مکلف باشد مانند اباحه آشامیدن مشروبات غیر الکلی و منع مشروبات الکلی و امثال آنها که از موارد احکام میباشد و کلمه حق بمعنی عام شامل تمام این موارد میباشد.

و چنانکه مثلاً حق همسایه بر همسایه و پدر بر فرزند و خداوند بر بندگان و ولی بر مولی علیه و مانند آن از احکام و غیره چیزهایی است که برای طرف ثابت است همچنین مالکیت عین و منفعت نیز برای طرف ثابت است و از آن جهت که در بعضی از موارد متعلق ثبوت و حق از نوع احکام و در موارد دیگر از نوع ملکیت است فرقی وجود ندارد و کلمه حق باعتبار معنی عام آن یعنی ثبوت بر تمام این موارد بطور مساوی اطلاق میشود. و بنظر میرسد که اطلاق کلمه حق بر مالکیت عین و یا منفعت بمانند اطلاق آن بر موارد حق بمعنی خاص مانند حق خیار و غیره شایع باشد، لکن حق بمعنی خاص در مقابل این معنی قرارداد و عبارت است از اضافه ضعیفی که برای صاحب آن نسبت به مورد حق موجود است و مرتبه قوی آن،

مالکیت عین است و مرتبه متوسط آن ، مالکیت منفعت .  
از مجموع آنچه بیان شد چنین نتیجه میگیریم که حق بمعنی ثبوت است و لیکن ثابت گاهی ملکیت وزمانی حکم ، و در بعضی از موارد سلطنت و امثال آن از امور اعتباریه ای است که ممکن است مورد ثبوت قرار گیرد .

### تقسیمات حق ، بمعنی عام :

از گفتار فقها در مورد کلمه حق استفاده میشود که حق بمعنی عام از نظر مصداق دارای تقسیمات واقسامی است و یکی از آنها تقسیم حق به حق الله و حق الناس (حق العبد) است .

### حق الله و حق الناس :

کلمات فقها در مورد حق الله و حق الناس مختلف است ولی از بیشتر کلمات فقها استفاده میشود که : حق الله آن نوع از حقوقی است که بواسطه اسقاط عبد ساقط نمی شود مانند ، نماز - روزه - حج - جهاد - حرمت کشتار و جنگ در شهرهای حرام - عده طلاق - حرمت ازدواج با محارم - و امثال آن از احکام و واجبات و بطور کلی اکثر عبادات و احکام از نوع حق الله میباشد .

ولیکن گروهی از فقها حق الله را اموری دانسته اند که منافع آن ، عام باشد و باشخاص معدودی اختصاص نداشته باشد مانند حرمت «زنا» که نتیجه آن حفظ ناموس عموم مردم است و هر چند شوهر نیز اجازه دهد حرمت آن از بین نمی رود و منافع آن بعموم بر میگردد ولی گفته اند حرمت تصرف در مال غیر چون با اجازه صاحب آن مباح میشود از نوع حق العبد و یا حق الناس است و لکن چنانکه معلوم است این ملاک و تعریف بی اشکال نیست زیرا ممکن است گفته شود حرمت تصرف در مال غیر نیز از اموری است که نفع آن شامل عموم مردم است چه نتیجه آن محفوظ ماندن اموال عموم مردم از دست برد دیگران است و بعلاوه نماز و روزه نیز ممکن است نفع آن شامل عموم نباشد و خلاصه بنظر اکثر فقها مناط حق الله و حق العبد بودن ، در عام بودن و عدم آن نیست و بیشتر بر این تعریف اشکال نموده



و آنرا جامع و مانع نمی‌دانند و اکثر همان تعریف را پذیرفته‌اند چنانکه شهید در قواعد گوید<sup>۱۳</sup> :

مراد بحق الله تعالی یا اوامر خداوند است که بر لزوم اتیان مأمور به و انجام دادن آن دلالت دارد و یا مراد از حق الله نفس طاعات و عبادات است بنابراین صدق طاعت بر مأمور به و عبادات باعتبار تعلق اوامر پروردگار بآنهاست و اگر از جانب خداوند اوامری بآنها تعلق نمی‌گرفت عبادت و طاعت بر آنها اطلاق نمیشد .  
و یا اینکه خود طاعات و عبادات فی نفسه حق الله باشند و متعلق اوامر خداوند بر آنها باعتبار این است که خود آنها فی نفسه حق الله میباشند و گر نه امری از جانب خداوند بآنها تعلق نمی‌گرفت چنانکه در حدیث آمده است : حق الله علی العباد ان یعبدوه و لایشرکوا به شیئاً .

و بنابراین خود اوامر حق الله باشد همیشه حق العبد با حق الله همراه است و موردی یافت نمی‌شود که حقی از حقوق بندگان موجود باشد ولی حق الله بآن نباشد زیرا در تمام مواردی که حقی از حقوق عبد موجود است (اعم از معاملات - دیات امانات - حدود - قصاص - و غیره) خداوند در آن مورد امر فرموده است که باید حق عبد، ادا شود و این امر، خود حق الله است که در تمام موارد حقوق موجود است ولیکن عکس آن صادق نیست یعنی ممکن است در موردی حق الله موجود باشد ولی حق عبد در آن مورد وجود نداشته باشد مانند : نماز - روزه - و نحو آن .

سپس شهید گوید: ضابطه برای امتیاز حق الله و حق العبد از یکدیگر این است: در هر مورد که عبد نتواند حق را اسقاط نماید و اسقاط آن با اختیار عبد نباشد آن مورد از نوع حق الله است و هر حقی که اسقاط آن از طرف عبد ممکن باشد و اسقاط و ابقای آن در اختیار عبد باشد از نوع حق عبد بشمار است مانند : حرمت

۱۳- محمد بن مکی بن محمد... دمشقی نبطی عاملی ملقب بشهید اول و مکنی بشمس الدین - از اعظم فقهای امامیه میباشد و در حدود سال ۷۳۵ هجری قمری تولد یافته و در سن ۱۷ سالگی از فخر - المحققین و سپس از علمای دیگر اجازه اجتهاد دریافت کرده و بشهرهای مکه و مدینه و مصر و شام و بغداد و بیت المقدس مسافرت نموده و باینکه بیش از پنجاه و دو سال عمر نکرده دارای تالیفات زیادی است که از آن جمله کتاب مذکور بنام «القواعد الكلية الاصولیه والفروعیه» میباشد که به «قواعد شهید» معروف است و در تاریخ ۷۸۶ هجری قمری بفتوای قاضی مالکی پسر از یکسال زندان مقول گردید و این عبارت از صفحه ۱۷۳ قاعده شماره ۲۱۰ چاپ ۱۳۰۸ هجری قمری نقل شده است .

ربا و غرر و وجوب نماز و امثال آن که هر چند طرفین راضی شوند باز مباح نمی‌شود زیرا از نوع حق‌الله است و خداوند این احکام را برای حفظ اموال و ناموس مردم انشاء و جعل نموده است و بیعت رضایت و مصابحت جزئی که ممکن است بر حسب اتفاق در موارد نادری پیدا شود نمی‌توان مصابحت کلی که در ترک و مفسده کلی که در فعل آن وجود دارد از نظر دور داشت و از این جهت خداوند بندگان خود را از اتلاف وقت و نفس و مال خود منع نموده است و رضایت بنده در این موارد اثری ندارد چنانکه دزدی و غضب کردن و دشنام دادن را بملاحظه حفظ مال و آبرو و عرض بندگان حرام نموده و همچنین حرمت قتل نفس و جرح برای حفظ نفوس، و در هیچکدام از این موارد اسقاط و ابقای آنها بدست عبد و در اختیار او نیست و رضایت و عدم رضایت عبد اثری ندارد.

### اقسام حق:

برای توضیح مطلب و بیان انواع حقوق قسمتهائی از فرمایشات حضرت سجاد(ع) را در حدیثیکه که به رساله‌ی حقوق معروف است نقل مینمائیم<sup>۱۴</sup>.  
 در این رساله ابتدا کلمه «حق» بمعنی عام خود که شامل «ملك-حق بمعنی خاص - حکم» میباشد بکار برده شده و سپس اقسام و مصادیق حق بطور مشروح بیان شده است.

ابتدا حضرت سجاد(ع) انواع حقوق را فهرست وار بیان فرموده است و سپس

۱۴- این حدیث جامع که بر سه رساله حقوق معروف است مشتمل بر انواع و اقسام حقوق بمعنی عام میباشد و در کتاب تحف العقول صفحه ۲۰۶ چاپ تهران ۱۳۸۴ تالیف عالم جلیل‌القدر حسن بن علی بن حسین بن شعبه مرانی، نقل شده است و یکی از مفاخر علما و گویا در قرن چهارم هجری میزیسته است. اغلب علمای امامیه محتویات این کتاب را معتبر میدانند شیخ حرعاملی در کتاب «امل‌امل» بعد از ذکر مؤلف او را به فاضل محدث ستوده است و درباره کتاب تحف‌العقول گوید: کثیر الفوائد مشهور. و علامه مجلسی در مقدمه بحار الانوار گوید: بنسخه‌ای قدیمی از کتاب تحف‌العقول برخورد نمودم و نظم این کتاب دلالت بر رفعت شان مؤلف دارد و قسمت عمده آن مواعظ و اصول مسلمه است که محتاج به سند نیست، و در کتب دیگر نیز درباره آن بزرگواری و کتاب مذکور تعریفهائی شده است که برای اعتبار این حدیث کافی است.

به شرح هریک پرداخته است در فهرست حقوق ، ابتدا با جمله : ان الله ... الخ . حق الله را بیان فرموده است و متضمن بسیاری از احکامی است که خداوند نسبت به بندگان تشریح نموده و تمام آنها از نوع حق الله است .

و سپس با گفتن جمله : و اکبر حقوق الله عليك . حق الله را بالاترین حقوق و سرمنشاء تمام اقسام حقوق قرار داده است ، و وظایف اعضا و جوارح انسان بخود او و حقوق ناشی از آنها را در مرحله دوم آورده است . و بعد از بیان آن دو مرحله از حقوق ، بیحس در مورد روابط و وظایف افراد نسبت بیکدیگر اعم از زبردست و زبردست و مساوی پرداخته است و این نوع نیز مشتمل بر انواعی از حقوق میباشد . این رساله معروف بر سهاله حقوق با این عبارات آغاز میشود :

اعلم رحمك الله ان الله عليك حقوقاً تحيط بك في كل حركة تحرکها ... الخ .  
 و پس از بیان اقسام حقوق بطور فهرست مشروح آن با عبارات زیر آغاز شده است که مضمون آن چنین است : اما حق خدای بزرگ بر تو این است که او را بندگی کنی و چیزی را شریک اونگردانی پس هنگامی که از روی خلوص چنین کردی خداوند در عهده میگیرد که کار دنیا و آخرت ترا کفایت کند و آنچه از او بخواهی برایت آماده سازد .

و از قسم اول حقوق اقسام دیگری از حقوق پدید می آید که در مرحله دوم به بیان آن پرداخته است و آن وظایفی است در مورد چگونگی استفاده انسان از اعضای بدن خود که رعایت آنها لازم شمرده شده است و این نوع حقوق از نوع اول پدید آمده است بطوریکه اگر حقوق قسم اول وجود نداشت این وظایف هم بانسان تعلق نمی گرفت ، گرچه رعایت آنها از نظر عقل و وجدان لازم بود ، و حقوق قسم دوم با عبارات زیر که مضمون آنها چنین است آغاز گردیده است .

و اما حق نفسك عليك ...

حق خودت بر تو این است که کاملاً او را در طاعت خدا بگماری ، حق زبان و گوش و چشم و پایها و شکم و فرج را ادا نمائی و از خداوند در این کاریاری جوئی .

و در این مورد حقوق اعضای ششگانه (زبان - گوش - چشم - دست - پا - فرج) را با این عبارت بیان فرموده اند و بیشتر این قسمت مستقیماً از نوع حق الله

واحکام شرعیه است .

وسپس حضرت سجاده (ع) به بیان حقوق متعلق به افعال انسان پرداخته است و از آنها نیز بحق تعبیر نموده است و این قسمت هم با قسم سابق یعنی حقوق مربوط باعضاء تفاوت چندانی ندارد بلکه منشعب از آن قسم و مانند قسم دوم از نوع حق الله است ، و این نوع از حقوق را با عباراتی که مضمون آن چنین است بیان فرموده است :

فاما حق الصلاة

و اما حق نماز این است که بدانی نماز ورد بدرگاه خداست و تو در نماز برابر خدا می ایستی و چون این را دانستی شایسته است که چون بنده ذلیل در نماز بایستی که راغب و راهب و خائف و امیدوار و مستمند و زاری کن است، و آنچه برابرش ایستاده بوسیله آرامی و سر بزیری و خشوع اعضاء و فروتنی تعظیم میکنند و از دل بخوبی با او راز می گوید و می خواهد که گردن او را از زیر خطاهائی که او را فرا گرفته است و گناهانیکه به پر تگاه نابودیش کشانده آزاد کند، و جز بیاری خداوند توانائی نیست .

در این قسمت حقوق مربوط بافعال بنده را که بیشتر آنها از عبادیات است بیان فرموده است و بیشتر از نوع حق الله میباشد و پس از بیان چند مورد از موارد این حقوق از قبیل «حق صوم - صدقه - هدی» بقسم دیگری از حقوق میپردازد و آن حقوقی است که بر اثر روابط افراد با یکدیگر پدید میگردد و بیشتر این حقوق از نوع حق الناس است و در این مورد، امام (ع) از همه طبقات و افراد و روابط آنها نسبت بیکدیگر بحث نموده و حقوق هر یک را نسبت بدیگری بیان فرموده است و از بیان حقوق زبردست نسبت به زبردست و مساوی چیزی فروگذار نفرموده است و از سلطان که از نظر قدرت بالاترین فرد است شروع نموده و بعد بترتیب طبقات و افراد دیگر پرداخته است و در حدود ۳۶ مورد نام برده است که باز هر کدام از آنها مشتمل بر انواعی از حقوق و شامل اقسام گوناگون حق الله و حق الناس میباشد .

و این قسمت را بدین مضمون بیان فرموده است :

۴- و اما حق پیشوای حکومت بر تو این است که بدانی تو برای او وسیله آزمایش شدی و او هم بتو گرفتار است بخاطر تسلطی که خدایش بتو داده و باید خیر خواه او باشی و با او در نیفتی زیرا که بر تو نفوذ دارد و سبب هلاک خود و او گردی و خواری شوی، و برای او فروتنی و نرمش کن تا آنجا که رضایت او را باندازه ای که زیانش بتو نرسد بدست آری و زبانی بدین و دنیای تو نرسد و در این باره از خدا یاری جوی و با او مبارزه و عناد نکن زیرا اگر چنین کردی او را و خود را ناسپاسی کردی و خود را بدی کشاندی و او را هم از جهت خود بهلاکت رساندی و تو سزاواری که کمک و یاور او شمرده شوی بر ضرر خود و شریک او باشی در هر چه باتو کند و جز بیاری خدای قدرتی وجود ندارد.

و سپس درباره وظایف متعلم و دانشجو نسبت بمعلم و استاد بحث نموده اقسامی از حقوق معلم را بر شاگردان و دانش پژوهان بدین مضمون بیان میفرماید:

۵- و اما حق پدر علمی تو و استادت تعظیم او و احترام مجلس اوست که خوب باو گوش کنی و بدو رو کنی و باو یاری دهی برای خودت تا آنچه را نیاز داری بتو بیاموزد باینکه عقل خود را خاص اوسازی و فهم و هوشت باو پردازی و دل خود را بدو دهی و خوب چشمت را باو اندازی بسبب ترك لذات و صرف نظر نمودن و کم کردن از شهوات، و بدانکه در هر چه بتو آموزد باید رسول او باشی و آنرا باشخصی که نمی دانند برسانی و بر تو لازم است که این رسالت را بخوبی از طرف او ادا کنی و در ادای آن خیانت نکنی و خوب بآن پردازی که عهده دار آن هستی.

سپس ببیان اقسام حقوق رعیت نسبت بحکومت میپردازد و آنها را بدین کیفیت بیان فرموده است:

۶- و اما حقوق رعیت تو در حکومت بر آنها این است که بدانی همانا تو بانی روی فزون خود آنها را زیر فرمان گرفتی و ناتوانی و زبونیشان آنها را رعیت تو کرده و ضعف و ذلت آنها ترا بی نیاز و او را رعیت و زیر دست تو ساخته و حکم ترا بر او نافذ گردانیده و بعزت و نیروی خود در برابر تو نتواند ایستاد و آنچه از تو بر او بزرگ و گران و ناگوار آید بجز از خدا بترحم و حمایت و صبر و انتظار یاری نجوید، پس چون دانستی که خداوند چه فزونی و نیرو و قوت و عزت بتو داده که بوسیله

آنها بر دیگران غلبه کردی، سزاوار است که خدا را شکر کنی و هر که شکر نعمت خدا کند خداوند باو نعمت بیشتری عطا کند و توانائی و قدرتی نیست مگر بیاری خداوند. و پس از بیان این قسمت از حقوق و بیان اقسام آن بطور مشروح به بیان حقوقی پرداخته که مشتمل بر وظائف معلم نسبت بشاگردان و متعلمان و حقوق آنان است:

۷- اما حق زبردست علمی و شاگردت این است که بدانی خدا بوسیله علمیکه بتوداده و خزانه حکمتی که بتوسپرده ترا سرپرست شاگردانت ساخته و اگر در این سرپرستی که خدایت بتو داده خوب کار کنی و بجای يك خزانه دار مهربان و خیر خواه مولا باشی نسبت به بندگانش خزانه داری که صابر و خدا خواه است و وقتی نیازمندی را ببند از مالیکه بدست اوست باو میدهد، اگر چنین کنی سرپرست درستی باشی و خادم با ایمانی هستی و گرنه بخدا خائن و بخلقتش ظالمی و متعرض سلب نعمت و عزت او از خود شده ای.

و سپس حق همسرا بدین مضمون که شامل بیشتر حقوق زناشوئی است بیان فرموده:

و اما حق زبردست زناشوئی تو که همسر تو است این است که بدانی خدا او را آرامش جان و راحت روان و انیس و نگهدار تو ساخته و نیز هر کدام از شما زن و شوهر باید بنعمت وجود همسرش حمد کند و بداند که این نعمت خداست که باو داده و لازم است که با نعمت خدا خوش رفتاری کند و آنرا گرامی دارد و با او بسازد ... تا آخر.

و پس از بیان این قسمت بترتیب، حقوق خویشاوندان و وظائف آنها را نسبت بیکدیگر که خود باب بزرگی از حقوق را تشکیل میدهد متعرض گردیده است و در این مورد ابتدا به بزرگترین خویشاوندی که حق مادر بر فرزندانست پرداخته و فرموده است:

۸- و اما حق مادرت این است که بدانی او ترا در درون خود برداشته جائی که جز فرزند را در آن نمی پذیرد و از میوه دلش بتو خورانیده که احدی از آن بدیگری نخورد و اوست که ترا با گوشش و دستش و چشمش و پایش و مویش و سراپایش و همه اعضایش نگهداری کرده و بدین فداکاری خرم و شاد و مواظب بوده و هر

ناگواری و دردی و غمی و گرانی را تحمل کرده تادست قدرت او را از تو دفع نموده و ترا از او بروی زمین آورده و خوش بوده است که تو سیرباشی و او گرسنه و تو جامه پوشی و او برهنه باشد، ترا سیراب کند و خود تشنه بماند. و تا آخر این قسمت که مجال بیان آن نیست و در پایان این قسمت چه جامع فرموده است: و بخاطر تو و بحساب تو سرد و گرم روزگار چشیده باین اندازه قدرش بدانی و این را نتوانی جز بیاری و توفیق خداوند.

و پس از بیان حقوق مادر نسبت به فرزند به بیان حقوق پدر به فرزند پرداخته که آن حقوق نیز خیلی کمتر از حقوق مادر به فرزند نیست و در این مورد فرموده است: ۹- و اما حق پدرت را باید بدانی که او اصل تو است و تو شاخه‌ی او هستی و بدانی که اگر او نبود تو نبود پس هرگاه در خود شایستگی و فضیلتی دیدی که خوشتر آمد بدانکه از پدرت داری و خدا را سپاس گزار و بهمان اندازه شکر کن. و بعد از آن درباره حقوق فرزندان نسبت به پدر و مادر فرموده است:

و اما حق فرزندان بدان که او از تو است و در این دنیا بتو وابسته است خوب باشد یابد و تو مسئولی از سرپرستی او با پرورش خوب و راهنمایی او بی پروردگارش و کمک او بطاعت وی درباره خودت و درباره خودش میباشی و بر عمل او ثواب بری و در صورت تقصیر کیفرشوی پس درباره او کاری کن که در دنیا حسن اثر داشته باشد و خود را بان آراسته کنی و در نزد پروردگارش نسبت با او معذور باشی بسبب سرپرستی خوبی که از او کردی و نتیجه‌ای که از او گرفتی و لا حول و لا قوة الا بالله.

و بعد از آن به بیان حقوق برادر و سپس به بیان اقسام حقوق سایر افراد و طبقات بجز خویشاوندان پرداخته و در مورد هر کدام اقسامی از حقوق بیان فرموده که از آن جمله حقوق همنشین و رفقای شخصی است بدین مضمون:

و اما حق همنشین این است که او را بخوبی بپذیری و با او خوشامد بگویی و در گفتگو با او بانصاف رفتار کنی و یکبارہ دیده از او برنگیری و قصدت از گفتن با او فهماندن او باشد و اگر تورفتی و همنشین او شدی مختاری که هرگاه نمی خواهی برخیزی و اگر او آمده و در نزد تو نشسته است اختیار با او است و از جا برنخیز جز با اجازه او ...

وبعد از آن درباره حق همسایه فرماید :

واما حق همسایه حفظ اوست هرگاه در خانه نباشد و احترام اوست در حضور و یاری و کمک با اوست در هر حال ، عیبی از او و ارسسی نکن و از بدی او کاوش نمماکه که بفهمی و اگر بدی او را فهمیدی بی قصد و رنج باید برای آنچه فهمیدی چون قلعه محکمی باشی چون پرده ضخیمی تا اگر نیزه ها دلی را برای یافتنش بشکافند بدان نرسند که بر آن پیچیده است ، پنهانی بسخن او گوش مگیر در سختی او را و امگذار و در نعمت بر او حسد مبر از لغزش او در گذر و از گناه او صرف نظر کن و اگر بر تونادانی کرد بردباری کن و بمسالمت با او رفتار کن و زبان دشنام را از او بگردان و اگر ناصحی با او دغلی کرد جلوگیری کن و با او بخوبی معاشرت کن ...

و سپس حقوق افرادی را از قبیل حق اموال بر شخص و حق طلبکار و حق شرکاء و حق مشاور و حق ناصح و حق بزرگان و حق خردسالان و حق سائل و حق هر ملت نسبت بدیگران بطور عموم و در پایان حقوق کفار ذمی را بر مسلمان بیان فرموده است و در خاتمه فرمایشات فرموده است :

این پنجاه حق است در گردنت که در هیچ حال از آنها نتوانی جدا بود و لازم است بر تو رعایت آنها و کوشش برای ادای آنها و استعانت از خداوند جل شانہ بر این کار و لا حول و لا قوة الا بالله و الحمد لله رب العالمین .

گفتار در مورد بیان این حدیث بدر ازا کشید و لکن از بیان و نقل قسمتی از این گفتار جامع و گهربار که مشتمل بر انواع دستورات اخلاقی و اجتماعی است و راستی جز گفتار حجت خدا و وصی رسول خدا (ص) نتواند بود مقاصدی در نظر بود که یکی از آنها بیان مواردی از اطلاق کلمه حق بر معنی عام آن ، و از این گفتار دریافتیم که کلمه حق در اسان عرب بر معنایی عام اطلاق میشود و دارای اقسامی است و در این حدیث بر انواع و اقسام حقوق اعم از حق الله و حق الناس و حکم و ملک و حق بمعنی خاص اطلاق شده است .

و دیگر مقصود آشنائی و یادآوری قسمتی از وظایف هر فرد نسبت با افراد دیگر از نظر دستورات اسلام بود که انسان با دقت نظر در می یابد که بحقیقت این دستورات در هر زمان و قرنی بهترین راه بلکه راه منحصر بفرد و وسیله ترقی و



پیشرفت برای افراد هر اجتماعی است .

### نسبت بین حق و ملك و حکم :

فقها در خلال مباحث عقود و معاملات درباره معنی اصطلاحی حق در مقابل ملك و حکم بیاناتی دارند و عده‌ای از آنها نیز برشته تحریر در آورده‌اند و لکن چنانکه باید موارد و مصادق این کلمه «حق» را از دو کلمه دیگر یعنی ملك و حکم تمیز داده شود و مفهوم آن در مقابل آن دو در اصطلاح معلوم گردد معلوم نگردیده است و سبب این اجمال و اشتباه بیشتر آن است که این الفاظ مخصوصاً دو لفظ حق و حکم در بسیاری از جایها در مورد واحد بکار می‌رود و شاید بطور عالی البدل صادق باشد و در خیلی موارد نیز در مقابل یکدیگر استعمال شده است ، مثلاً گفته می‌شود :

مشتري بربایع حق دارد که مبیع را با و تحویل دهد و در مقابل بربایع واجب است که با و تسلیم نماید و یا زوج بر زوجه حق دارد که مطیع او باشد و در مقابل بر زوجه واجب است که از زوج اطاعت نماید ، پدر بر پسر و فرزند حق دارد که با و احسان نماید و بر فرزند واجب است که به پدر احسان نماید ، و یا مثلاً فرزندان بر پدر مادر حقوقی دارند و بر پدر واجب است که آن حقوق را ادا نماید و از این قبیل موارد که میتوان از آنها دریافت که در مقابل هر حقی ، حکمی در طرف مقابل نسبت بصاحب حق وجود دارد .

و عبارت دیگر برای هیچکس بر دیگری حقی نیست مگر اینکه در مقابل بر آن دیگری نسبت با و واجبی و حکمی وجود دارد و هر کس نسبت بد دیگری واجباتی دارد بهمان اندازه طرف مقابل بر او حقوقی دارد و بعلاوه موارد و مصادیق زیادی برای کلمات سه‌گانه در مسائل حقوقی و مالی در دستورات اسلامی وجود دارد ، مثلاً برای حق مواردی از قبیل (حق شفعه ، حق خیار ، حق تحجیر ، حق رهن حق جنایت) و نحو آن چنانکه برای کلمه «ملك» و همچنان برای کلمه «حکم» موارد و مصادیق متعدد و مختلفی وجود دارد که در بسیاری از آن موارد یکی از این سه کلمات علی البدل و یا دوتای آنها صادق می‌باشد و در کتب فقهیه تعریف جامع و مانعی برای هر یک از این کلمات که آنها را از لحاظ معنی و مصادق از یکدیگر

مشخص سازد بچشم نمی خورد و از این جهت بعضی از موارد در فقه یافت می شود که بنظر بعضی از مصادق حق و بنظر بعضی دیگر از مصادق حکم می باشد و این بر اثر اختلاف نظر علماء در تعریف این کلمات در اصطلاح پیدا شده است .

### معنی ملك و ملکیت در اصطلاح فقها :

در مورد تعریف و معنی کلمات ملك و ملکیت فقها بیاناتی مختلف دارند ولی بیشتر اختلافات جزئی است (البته بین بعضی از تعریفات اختلاف کلی نیز وجود دارد) که می توان از مجموع آنها دریافت که تقریباً تمامی بیک معنی نظر دارند و آن معنی را می توان بدین قرار خلاصه نمود :

ملکیت عبارت از اضافه و رابطه اعتباری مخصوصی است که بین مالک و مملوک وجود دارد و این رابطه و علاقه اعتباری که ملکیت نامیده می شود گاهی از راه اسباب و وسائل اختیاری مانند معاملات و عقودی که موجب ملکیت است و زمانی نیز بوسیله اسباب و امور غیر اختیاری پدید می آید مانند توارث و امثال آن که بدون اختیار مکلف آن علاقه و رابطه ملکیت ایجاد می شود و این رابطه از نظر شدت و ضعف دارای مراتبی است که مرتبه شدید آنرا ملکیت و مرتبه ضعیف آنرا حق نامند ، بدین معنی که اگر این رابطه و اضافه اعتباری موجود بین شخص و آن چیز از حیث ذات اضافه و متعلق آن کامل و تام باشد آنرا ملکیت نامند و آثار و لوازم آن، سلطنت و تسلط کامل صاحب اضافه (مالک) نسبت بجمیع تصرفات متعلق آن می باشد مانند اضافه و رابطه حاصله از خرید و فروش و نظیر آن از معاملاتی که موجب ملکیت می شود و لکن هرگاه این اضافه و رابطه موجود بین شخص و متعلق آن تام و کامل و شدید نباشد در این صورت ضعف آن یا از جهت و ناحیه خود نفس اضافه می باشد مانند حق مرتهن نسبت بعین مرهونه که در این مورد بین مرتهن و عین مرهونه اضافه اعتباریه ای موجود است که بر اثر معامله رهن پدید آمده ولی این اضافه و رابطه که بین مرتهن و عین مرهونه بوجود آمده است آنقدر قوی و شدید نیست که موجب جواز جمیع انواع تصرفات گردد و مرتهن بتواند هر نوع تصرفی در عین مرهونه بنماید ، بلکه مرتهن بموجب معامله رهن فقط می تواند

هنگامیکه راهن از پرداخت حق و دین خود خودداری کرد عین مرهونه را بفروشد و مبلغ دین خود را از پول آن بردارد و تصرفات دیگری غیر از تصرف مذکور برای او جایز نیست زیرا رابطه‌ای که بر اثر معامله رهن بوجود آمده است تمام و کامل و شدید نیست و موجب سلطنت کامل مرتهن بر جمیع انواع تصرفات نمی‌گردد و در این مورد قصور از ناحیه متعلق اضافه یعنی عین - مرهونه نیست زیرا عین مرهونه قابلیت برای انواع تصرفات را دارد بلکه نقضی در نفس اضافه موجود است که از مراتب کامل و تام آن نمی‌باشد .

و گاهی ضعف و قصور از ناحیه متعلق اضافه می‌باشد مانند تحجیر و حق خیار (بنابراینکه حق خیار بنفس عقد تعلق داشته باشد) که در نفس اضافه قصوری نیست و لکن در متعلق آن قصور موجود است .

مثلاً در مورد حق تحجیر کسیکه زمینی را بقصد اصلاح و آبادانی، دور آن علامت می‌گذارد، بین او و آن زمین رابطه و علاقه‌ای ایجاد میشود و تا زمانی که این شخص تصمیم دارد که آن زمین را آباد کند و بمقدمات آن مشغول است، شخص دیگری نمیتواند نسبت بآن زمین عملی انجام دهد ولی این رابطه و علاقه آن قدر شدت ندارد که باعث انواع تصرفات برای او گردد و مثلاً بتواند آنرا بفروشد و یا معاملات دیگری که جز از مالک پذیرفته نیست نسبت بآن انجام دهد، بلکه اثر این تحجیر آن مقدار است که میتواند بر اثر آن دیگران را تا زمانی از دستبرد و آباد کردن زمین جاوگیری نماید و یا حق خود را بدیگری واگذار نماید .

و همچنان در مورد حق خیار در بیع که بنفس عقد تعلق دارد (بر حسب گفتار و نظریه بیشتر فقها) و صاحب آن حق، می‌تواند آن معامله را فسخ و یا امضاء نماید (بنابراینکه خیار فسخ و امضای معامله هر دو را شامل شود) و این رابطه بر اثر ضعف متعلق آن، آنقدر شدید نیست که موجب جمیع تصرفات گردد زیرا در متعلق حق و طرف اضافه که عقد باشد نقصانی وجود دارد چون عقد قابلیت برای جمیع تصرفات را ندارد و تنها میشود آنرا فسخ نمود و آنرا برهم زد و یا اجازه نمود و برونق مقتضای آن عمل کرد، و همچنین است اضافات و علاقه‌هاییکه بین شخص و اشیائی که قابل مالکیت نیست موجود است مانند اشیاء غیر متمول مثل يك دانه گندم، و مانند حق اختصاص، مثلاً رابطه‌ای که بین شخص و بعضی

از اشیاء بعنوان حق اختصاص ایجاد میشود مثل حق اختصاص شخص به شراب که قابل سرکه شدن است و بعداً سرکه میشود این رابطه بر تبه ای نیست که موجب جمیع تصرفات گردد بلکه تنها نتیجه آن، مالکیت شخص پس از تبدیل شدن آن بسرکه است و در حال شراب بودن بسیاری از تصرفات (مگر بعضی از تصرفات غیر مهم) برای شخص جایز نیست و این محدودیت تصرفات بر اثر قصور در متعلق و طرف اضافه است که همان شراب باشد و از جهت صاحب حق و رابطه او با متعلق نقصی وجود ندارد و این نقصان تنها در متعلق حق موجود است که قابل هر گونه تقلبات و تصرف نیست و از این قبیل موارد در ابواب فقه زیاد است که بعنوان حق تعبیر میشود و آنرا مفهوم و معنی و عنوان مستقلی در مقابل ملک بشمار می آورند.

بنابر آنچه مذکور شد میتوان گفت: حق همان ملک است نهایت بشدت ملک نیست و همانطور که مالک نسبت بملک خود مسلط است و آثاری مانند قابلیت انتقال و نقل بغير و امور دیگر بر آن مرتب است، همچنان صاحب حق نیز نسبت بمورد و متعلق حق مسلط است و بعضی از آن آثار بر آن مترتب است.

مثلاً شخصی که اطراف زمینی را برای شروع باآدانی علامت گذاری میکند و آنرا باصطلاح تحجیر مینماید نسبت بزمین مزبور برایش سلطنتی ایجاد میشود که بموجب آن میتواند بعضی از تصرفات در آن بنماید و دیگران حق چنین تصرفاتی را در آن ندارند.

پس حق، عبارت از سلطنت ضعیفی است که برای صاحب حق نسبت به متعلق آن ثابت است و مرتبه شدید آن ملک است و فرق بین حق و ملک همان تفاوت شدت و ضعف سلطنت است که در هر دو موجود میباشد و بیشتر کلمات فقها نیز بر همین معنی دلالت دارد چنانکه بیشتر محشین مکاسب شیخ چنین اظهار داشته و اقتراق این دو (ملک-حق) را از نظر شدت و ضعف سلطنت میدانند.

چنانکه صاحب منیة الطالب در حاشیه متاجر گوید<sup>۱۵</sup>:

۱۵- صفحه ۴۱ از کتاب «منیة الطالب» در حاشیه مکاسب تألیف علامه شیخ موسی نجفی خونساری

تردید و خلافی نیست که باید مبیع عین باشد و چیزهای دیگری مانند منافع و حقوق نمی‌تواند مبیع قرار گیرد. تا آنجا که گوید: و اما عوض در بیع ممکن است که عین و همچنان منفعت باشد و اینکه گفته‌اند که بیع برای نقل اعیان است مراد از آن معوض است و این گفتار درباره بیع در مقابل اجاره است که تشریح و غرض از آن نقل منافع است و منافی که در بیع عوض قرار میگیرد فرقی نیست که از منافع اموال و یا اجرت عمل و کار شخصی باشد و هر یک از این منافع میشود عوض قرار گیرد و سپس ادامه میدهد و میگوید: آنچه در اینجا مورد نظر و جای بحث است این است که آیا عوض در بیع باید عین و منفعت باشد و یا اینکه علاوه بر آنها حقوق نیز میتواند بمانند عین و منافع عوض قرار گیرد سپس توضیح مطلب را در اموری بیان مینماید و در شرح عبارت شیخ در مکاسب (و انما الحقوق الاخر) میگوید: کلمه «اخر» لازمه اش این است که برای کلمه «حق» معنای عامی وجود داشته باشد که شامل عین و منفعت نیز باشد همچنان که «حق» دارای معنی خاصی است که بموجب آن معنی خاص در مقابل عین و منفعت قرار میگیرد و بنا بر این قید (اخر) برای اخراج عین و منفعت از معنی کلی حق است زیرا حق بر هر عنوان و معنی عامی اطلاق میشود که شارع آنرا وضع کرده است و عین و منفعت و حق بمعنی خاص داخل این عنوان عام است، زیرا حق در لغت بمعنی ثبوت است و حق همسایه بر همسایه و فرزند بر پدر و برعکس و مانند آن از احکام عبارت است از ثبوت آنها و همچنان ملکیت عین و یا منفعت از حقوق و امور ثابته مانند حق خیار و شفعه و خلاصه حق بر عین و منفعت اطلاقی است شایع همینطور اطلاق آن بر حکم لکن حق بمعنی خاص در مقابل این معنای قرارداد زیرا حق بمعنی خاص عبارت است از اضافه ضعیفی که برای صاحب حق موجود است و مرتبه قویه آن ملکیت عین است و مرتبه متوسطه آن ملکیت منفعت است و خلاصه حق، سلطنت ضعیفی بر مال و سلطنت بر منافع از آن اقوی، و از هر دو قوی تر سلطنت بر عین یعنی ملکیت عین است پس جامع بین ملک و حق عبارت است از اضافه ای که مالک خقیقی برای صاحب اضافه نسبت به متعلق آن جعل نموده است و از آن به «واجدیت» تعبیر میشود و نتیجه آن، بودن زمام امر شیی در دست صاحب اضافه است و در صورتیکه این

رابطه از لحاظ نفس رابطه و متعلق آن تام و کامل باشد. باینکه برای تمام تصرفات آماده باشد آنرا ملك نامند و اگر تام و شدید نباشد خواه ضعیف آن از لحاظ نفس اضافه باشد مانند حق مرتهن نسبت بعین مرهونه و یا اینکه قصور از ناحیه متعلق باشد مانند حق تحجیر و حق خیار (بنابر اینکه خیار بنفس عقد تعلق داشته باشد) که موجب تمام تصرفات و انواع آن نمی‌گردد و مانند حق اختصاصی نسبت بچیزهائی که مالکیت ندارد و امثال این موارد که رابطه تام و کامل نیست حق نامیده می‌شود.

از آنچه نقل شد استنباط میشود که بنظر بیشتر علما کلمه حق وقتی که در مقابل ملك قرار گیرد مراد از آن مرتبه ضعیفی از ملك و سلطنت است و فرق آن باملكیت از نظر شدت و ضعف دو سلطنت میباشد.

نا تمام